

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

بحث در این بود که آیا بقاء بر تقلید میت جایز است یا خیر؟ عرض کردیم که مجموعاً چهار دلیل برای جواز بقاء اقامه شده؛ دلیل اول استصحاب بود، که در دو جلسه مفصل راجع به آن بحث کردیم، که در نهایت عرض کردیم که همان استصحابی که مرحوم محقق عراقی (ره) (در حاشیه عروه) بیان کرده جریان دارد و اشکالاتی که بر استصحاب حجیت وارد بود، دیگر بر این استصحاب مرحوم عراقی (ره) وارد نیست. نتیجه این می شود که يك دليل محکم و روشن برای جواز بقاء عبارت از استصحاب است.

دلیل دوم: اطلاقات ادله جواز تقلید

دلیل دوم اطلاقات ادله جواز تقلید است، یعنی ادله لفظیه ای که دلالت بر جواز تقلید دارد، که این ادله اطلاق دارد، مثلاً یکی از ادله جواز تقلید آیه شریفه نفر بود، که مشهور از آن برای جواز تقلید استفاده کرده اند و عرض کردیم که به نظر ما این آیه دلالتی بر این مدعا ندارد.

حال بنا بر این که بگوییم: آیه نفر دلالت بر جواز تقلید دارد، می گوییم: اطلاق دارد، یعنی وقتی که می گوید: اگر منذر انداز کرد، عمل بر طبق او واجب است، فرقی نمی کند که بعد از آن که مکلف به قول او عمل کرد، این منذر باقی باشد یا باقی نباشد، حی باشد یا حی نباشد.

به عبارت دیگر این مطلب مسلم است که منذر باید بالفعل انداز کند و الان هم بالفعل انداز کرده و مقلد به او رجوع کرده، اما آیا شرط است که این منذر بعد از انداز فعلیش حی باشد یا نه؟ آیه اطلاق دارد و می گوید: بعد از آن که انداز بالفعل کرد، و مکلف عمل کرد، دیگر اندازش برای وی معتبر است، چه بعداً حی باشد یا نباشد.

همچنین آیه شریفه سؤال، *فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ* هم اطلاق دارد، یعنی می گوید: اگر از اهل ذکر سوال کردی و به شما جواب دادند، این جواب برای شما مطلقاً حجیت دارد، اعم از این که اهل ذکر بعداً حی باشند یا حی نباشند.

همچنین ادله لفظیه دیگری که مفصل بحثش را کردیم، روایات زیادی که از آن مسئله جواز تقلید را استفاده می کردیم، مثلاً در زمان خود ائمه معصومین (علیهم السلام) مردم را مثلاً به محمد ابن مسلم، زکریا ابن آدم (قدس سرهما) و غیره ارجاع می دادند، حال برای آن مسلمان و شیعه ای که به محمد بن مسلم (ره) رجوع می کرد، اطلاق داشت، یعنی این که امام (علیهم السلام)

مي فرمود: هر چه محمد مسلم (ره) گفت، بر طبق آن عمل كن، اطلاق دارد، يعني اعم از اين كه اين محمد ابن مسلم (ره) بعداً باقي باشد يا باقي نباشد.

اشكال استاد محترم بر دليل دوم

البته نکته‌اي را عرض كنيم كه در مساله بقاء بر تقليد ميت، فقهاء در دو صورت بحث مي‌كنند؛ يك صورت اين است كه قول ميت، با قول حبي كه اگر بقاء بر ميت جايز نبود، بايد به او رجوع مي‌كرد موافق باشد، مثلاً ميت گفته: نماز جمعه واجب است، اگر بقاء بر ميت هم جايز نبود، بايد به اين حبي كه مي‌گويد: نماز جمعه واجب است، رجوع مي‌كرديم، كه از آن به صورت الموافقه تعبير مي‌كنيم.

اما صورت دوم، صورت مخالفت است، يعني مثلاً ميت گفته: نماز جمعه واجب است و حبي كه اگر بقاء بر ميت جايز نبود، بايد به او رجوع مي‌كرديم مي‌گويد نماز جمعه واجب نيست.

حال اطلاق ادله لفظيه تقليد، فقط صورت موافقت را شامل مي‌شود، يعني جايي كه قول ميت، با قول اين حبي موافق است و بينشان تعارض وجود ندارد، شامل مي‌شود.

اين قاعده كلي را در ذهنتان بسپاريد كه در جايي كه دو مجتهد، دو راي مخالف دارند، ادله لفظيه تقليد شامل اين دو نمي‌شود، چون ادله لفظيه تقليد نمي‌تواند هم وجوب را حجت قرار دهد هم حرمت را، بلكه با هم تعارض مي‌كنند و كنار مي‌روند، لذا اطلاق ادله لفظيه تقليد در جايي جريان دارد، كه قول ميت با قول حبي موافق باشد و چون غالباً بين قول ميت و حبي اختلاف وجود دارد، لذا اين دليل خيلي کاربردي نمي‌تواند باشد.

دليل سوم: سيره عقلايه

دليل سوم بر جواز بقاء بر تقليد، سيره عقلايه است. سيره عقلايه هميشه مركب از دو جزء است؛ يكي بناء عقلاء و ديگري هم عدم ردع شارع، كه شارع سيره عقلايه را ردع نكرده باشد. حال مي‌گوئيم: بناء عقلاء بر اين است كه اگر جاهلي به عالمي رجوع كرد، بعد از اين كه آن عالم از دنيا رفت، باز هم جاهل مي‌تواند به راي قبل آن عالم عمل كند.

مثلاً در مساله طبيب، وقتي كسي نزد طبيب رفت و طبيب هم نسخه‌اي به او داد، اگر طبيب بعد از اين كه نسخه را داد از دنيا رفت، اين شخص نمي‌گويد كه: ديگر اين نسخه به درد من نمي‌خورد، بلكه بناء عقلاء بر رجوع جاهل به عالم است و مي‌گويند: بعد از اين كه جاهل به عالم رجوع كرد، فرقي نمي‌كند كه آن عالم باقي باشد يا باقي نباشد.

حتي بالاتر از اين، بناء عقلاء بر رجوع ابتدائي به ميت هم هست و مي‌گويند: جاهل بايد به عالم رجوع كند، حتي اگر عالم پانصد سال پيش باشد و مرده باشد.

پس عقلاء چنين بناء واسعي در رجوع جاهل به عالم دارند، لكن نسبت به تقليد ابتدائي ردع داريم، يعني چيزي كه سيره عقلايه را ردع مي‌كند و كنار مي‌گذارد و آن اجماع است، كه قائم شده بر اين كه تقليد ابتدائي ميت جايز نيست، اما نسبت به بقاء بر تقليد چنين اجماعي را نداريم.

پس نتیجه می‌گیریم که سیره عقلائیه می‌گوید: رجوع جاهل به عالم مطلقاً صحیح است، چه در تقلید ابتدایی و چه در تقلید بقائی، لکن نسبت به تقلید ابتدایی رادع داریم، اما نسبت به تقلید بقائی که رادعی نداریم، سیره عقلائیه محکم است و حجیت دارد.

ادعای اطلاق معقد اجماع

در اینجا دو مطلب را باید در این سیره عقلائیه عرض کنیم؛ مطلب اول این است که مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) ایشان فرموده‌اند: معقد اجماعی که قائم شده بر این که تقلید میت جایز نیست اطلاق دارد و فقهاء اجماع دارند که رجوع به میت مطلقاً جایز نیست، نه به نحو ابتدایی و نه به نحو بقایی.

لذا اگر گفتیم: معقد اجماع اطلاق دارد و از کلمات مجمعیین استظهار کردیم، آن وقت اجماع رادع این سیره عقلائیه، هم در تقلید ابتدایی و هم در تقلید بقائی می‌شود.

اشکال استاد محترم بر بیان مرحوم شیخ (ره)

این فرمایش مرحوم شیخ (ره) فرمایش تامی نیست و آن مقداری که تتبع کردیم، غیر از ایشان هم کسی این را نفرموده‌اند، از طرفی هم اجماع یک دلیل لبی است و قدر متیقن از اجماع در ما نحن فیه هم همان تقلید ابتدایی است و دلیلی نداریم که اجماع شامل تقلید بقائی هم باشد.

علاوه بر این اشکال، اشکال دوم هم این است که کثیری از فقهای که تقلید ابتدایی میت را جایز نمی‌دانند، اما تقلید بقایی را جایز دانسته‌اند و این چه استظهاری است که مرحوم شیخ انصاری (ره) کرده است؟

عرض کردیم که وقتی به فتاوای فقهاء مراجعه کنید، در بین موجودین کسی که بگوید: تقلید بقائی جایز نیست نداریم، در میان قدماء هم، تنها دو نفرند که تقلید بقائی را جایز نمی‌دانند؛ یکی فرزند صاحب جواهر (ره) و دیگری هم مرحوم نائینی است، که گفته‌اند: تقلید بقائی جایز نیست، اما کثیری از قدماء و معاصرین قائل‌اند که تقلید بقائی جایز است.

اشکال سوم هم این است که اصلاً بحث تقلید ابتدایی، در کلمات بزرگان بحث مستحدثی بوده، که شروعش از زمان مرحوم محقق اردبیلی (ره) بوده، که رساله‌ای در رد آن نوشته است و اصلاً در زمان شیخ طوسی، شیخ مفید و سید مرتضی (قدس سرهم) بحث تقلید ابتدایی مطرح نبوده و بعد هم که مطرح شده، در هر دوره عده‌ای موافق و عده‌ای هم مخالف بودند.

لذا اصلاً بحث اجماع به نظر ما از نظر صغروی در اینجا محقق نیست، تا این که بگوییم: این اجماع نسبت به بقاء بر تقلید میت هم رادعیت دارد، پس نتیجه می‌گیریم که سیره عقلائیه دلالت بر جواز بقاء بر تقلید میت دارد و رادعی هم ندارد.

دلیل چهارم: سیره متشرعه

دلیل چهارمی که در بعضی از کلمات آمده و در بعضی از کلمات نیامده، که مثلاً مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در کتاب تنقیح اصلاً این دلیل چهارم را ذکر نکرده و مرحوم آقای حکیم (ره) هم که در مستمسک این دلیل را ذکر کرده‌اند، در عبارتی نسبت به این دلیل تردید کرده و در عبارت دیگر آن را تأیید کرده‌اند.

والد بزرگوار ما (دام ظلّه) هم این دلیل را در کتاب تفصیل الشریعه آوردند و فرمودند که: بیشترین اعتماد ما بر جواز بقاء بر تقلید میت، همین دلیل است، که سیره متشرعه همین طور تا به عصر معصومین (علیهم السلام) برسد، بناءشان بر این بود که اگر از يك كسي تبعیت و تقلید می‌کردند، اگر از دنیا می‌رفت، بر او باقی می‌ماندند و این گونه نبوده که تا کسی از دنیا می‌رفت، به حی دیگری رجوع کنند و سیره متشرعه هم برای ما حجیت دارد.

فرق سیره متشرعه با سیره عقلائیه در دو چیز است، یکی این که در سیره عقلائیه، عقلاء بما هم عقلاء يك بنای عملی دارند، اما در سیره متشرعه، متشرعه بما هم متدینون يك بناء عملی دارند.

فرق دوم هم این است که سیره عقلائیه نیاز به عدم ردع دارد و باید رادعی از شرع وارد نشده باشد، اما در سیره متشرعه باید اتصالش به زمان معصومین (علیهم السلام) محرز گردد و معصوم هم آن را تأیید کرده باشد.

نقد و بررسی این دلیل

حال آیا این سیره متشرعه را بپذیریم یا نه؟ عرض کردیم که مرحوم آقای خوئی (ره) اصلاً متعرض این دلیل نشده‌اند، که گویا در نظر شریفشان قابل اعتماد نبوده است.

مرحوم آقای حکیم (ره) هم در کتاب مستمسک در يك جا فرموده‌اند: این که بگوییم: سیره متشرعه بر بقاست، صحیح است، «لكن بلوغه حداثاً یصح التعویل علیه لا یخلو من إشكال»، یعنی این سیره به حدی نیست که بتوانیم بر آن اعتماد کنیم.

اما ایشان دو صفحه بعد، درست بر خلاف این فرمایش فرموده‌اند: «بل دعوی الجزم بذلك قریبة جداً»، اگر ادعا کنیم که سیره متشرعه در عصر معصوم (علیه السلام) بر این مستقر بوده، که باقی بر میت می‌ماندند، این دعوا، دعوای نزدیکی است و لذا ایشان هم پذیرفته‌اند.

نظر استاد محترم

علی ای حال در رابطه با سیره متشرعه يك بحث این است که آیا اصلاً متشرعه چنین بنایی داشته‌اند یا نه؟ که واقعش این است که نمی‌توانیم بگوییم: بلکه چنین بنایی بوده و چه بسا ممکن بوده بعد از این که مثلاً محمد ابن مسلم (ره) می‌مرد، سراغ دیگری می‌رفتند. لذا در این که بگوییم: سیره متشرعه بر این بوده که باقی می‌ماندند، همان فرمایش اول مرحوم حکیم (ره) درست است، که به حدی نیست که بتوانیم بر آن اعتماد کنیم و نمی‌توانیم به این مطلب یقین پیدا کنیم.

ثانیاً اصلاً در مواردی که سیره عقلائیه قائم شده است، اثبات يك سیره متشرعه به ما هم متشرعه خیلی مشکل است، چون در چنین مواردی نمی‌توانیم بفهمیم که متشرعه بما هم متدینون این کار را کردند، یعنی اگر متشرعه در زمان امام معصوم (علیه السلام) هم این کار را می‌کردند، خیلی احتمال قوی دارد که بما هم عقلاء این کار را می‌کردند و نه بما هم متدینون. این نکته را خوب دقت کنید که در خیلی از جاهای فقه به درد می‌خورد و ندیدم که جایی هم مطرح کرده باشند.

بله مواردی هست که سیره عقلائیه نداریم، اما سیره متشرعه داریم، مثل حلق لویه، که اصلاً در آن سیره عقلائیه نداریم، بلکه خلافتش را داریم، اما سیره متشرعه قائم بر این است که لویه را حلق نکنند و این دلیل خوبی می‌تواند باشد. اما جایی که سیره عقلائیه داشته باشیم، باز بگوییم: متشرعه علاوه بر این که بما هم عقلاء این کار را می‌کنند، بما هم متدینون هم این کار را

مي‌کنند، این خیلی مشکل است و شاید اصلاً وقوع هم پیدا نکرده باشد.

پس نتیجه این شد که از این ادله اربعه؛ سه دلیل، یعنی استصحاب، اطلاقات و سیره عقلائیّه بر جواز بقاء بر تقلید میت دلالت دارند.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين